

نقش دیوان بین‌المللی دادگستری در برقراری حاکمیت بین‌المللی قانون

محمود حاجی‌زاده^۱، هیبت‌اله نژندی منش^{۲*}، محمدحسین زارعی^۳

چکیده

حاکمیت قانون، به مفهوم تحدید قدرت خودسرانه دولت به منظور حفظ حقوق و آزادی‌های بنیادین فردی از ارکان اساسی دموکراسی است. از سوی دیگر در عرصه بین‌المللی، حاکمیت قانون ابرازی در جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ترویج و اعتلای حقوق بشر و پایبندی ارکان تصمیم‌گیر به مقررات پذیرفته‌شده است. با توجه به ساختار و واقعیت‌های حاکم بر جامعه بین‌المللی، مفهوم حاکمیت قانون در عرصه بین‌المللی به صورت متفاوتی از حقوق داخلی اعمال خواهد شد. حاکمیت قانون در حقوق بین‌الملل به مفهوم محدودیت حاکمیت و اختیارات دولت‌ها از طریق قواعد و مقررات حقوقی است. دیوان بین‌المللی دادگستری به‌عنوان ارگان قضایی اصلی ملل متحد که از صلاحیت عام برخوردار است، در برقراری و حفظ حاکمیت قانون در جامعه بین‌المللی نقش اساسی و محوری دارد. در واقع دیوان بین‌المللی دادگستری در جریان رسیدگی قضایی خود و در کنار حل و فصل اختلافات مطروحه به‌عنوان یک وظیفه سازمانی به برقراری و تقویت حاکمیت بین‌المللی قانون نیز مبادرت می‌ورزد. هدف پژوهش حاضر بررسی روش‌هایی است که دیوان برای برقراری و تقویت حاکمیت بین‌المللی قانون از آنها استفاده می‌کند.

کلیدواژگان

حاکمیت بین‌المللی قانون، حقوق بین‌الملل، دیوان بین‌المللی دادگستری، قواعد حقوقی، بررسی قضایی.

۱. گروه حقوق، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران. Email: Mahmodhajizadeh@gmail.com

۲. گروه حقوق، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران؛ استادیار، گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
Email: hnajandimaneh@gmail.com

۳. دانشیار، گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.
Email: mhzareei@yahoo.com

مقدمه

حاکمیت قانون از موضوعات حقوق اساسی نوین است که مطابق آن تمامی مقامات و نهادهای سیاسی تابع قواعد و مقررات حقوقی اند و جز در چارچوب آیین‌های خاص و پیچیده پیش‌بینی‌شده در قانون حق تحدید حقوق و آزادی‌های شهروندان را ندارند. حاکمیت قانون مفهومی است که هنوز در اکثر منابع تعریفی از آن به‌عمل نیامده و صرفاً تلاش شده تا عناصر و مشخصه‌های اصلی آن تبیین شود. اصل حاکمیت قانون هم می‌تواند ناظر بر شرایط شکلی و رویه‌ای و هم ناظر بر محتوای قوانین، سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها باشد (زارعی، ۱۳۸۷: ۸۴). حاکمیت قانون ساختار هنجاری و نهادینی است که بر مبنای آن نظام سیاسی وظیفه حمایت از حقوق فردی را از طریق محدودیت قدرت سیاسی و جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت و اعمال آن به‌صورت خودسرانه بر عهده دارد (Costa & Danilo, 2007: 19). مهم‌ترین مشخصه‌های حاکمیت قانون عبارت است از:

۱. قوانین باید عام باشند؛
۲. قوانین باید معطوف به آینده، صریح و روشن باشند؛
۳. قوانین باید به‌طور نسبی ثابت باشند؛
۴. قوانین باید به‌گونه‌ای تنظیم شوند که شهروندان بتوانند برای آینده برنامه‌ریزی کنند؛
۵. تابعان خصوصاً مقامات دولتی باید در مقابل قوانین پاسخگو باشند؛
۶. قوانین باید منطبق با اصول فطری و حقوق طبیعی باشند؛
۷. استقلال قوه قضاییه باید تضمین شود؛
۸. دادگاه‌ها باید از اختیار بررسی قضایی مصوبات قوای مجریه و مقننه برخوردار باشند؛
۹. دادگاه‌ها باید به‌سهولت در دسترس باشند؛
۱۰. عدالت کیفری باید به‌صورت مؤثر اجرا شود.^۱

به لحاظ تفاوت‌های ساختاری بنیادین میان حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی مفهوم حاکمیت قانون در حقوق بین‌الملل از حقوق داخلی متفاوت است. در حقوق بین‌الملل فرایند قانونگذاری در مفهوم حقوق داخلی وجود ندارد و توسعه این حقوق از طریق انعقاد معاهدات انجام می‌گیرد که این امر بر عدم شفافیت قواعد آن می‌افزاید (Tomka, 2013: 3). حاکمیت بین‌المللی قانون به مفهوم حاکمیت قواعد حقوق بین‌المللی بر اعمال و رفتار تابعان این نظام حقوقی است. در مقدمه منشور ملل متحد یکی از اهداف بنیانگذاران سازمان ملل متحد «ایجاد شرایطی است که براساس آن عدالت و احترام به تعهدات ناشی از معاهدات و دیگر منابع حقوق

۱. برای آگاهی در خصوص مهم‌ترین مشخصه‌های حاکمیت قانون ر.ک: زارعی، ۱۳۸۰: ۵۸ - ۵۵؛ راسخ، ۱۳۸۵: ۳۵ - ۱۵؛ مرکزالمیری، ۱۳۸۵: ۷۷ - ۵۷.

بین‌الملل حفظ شود.» موضوع حاکمیت قانون از سال ۲۰۰۶ به درخواست لیختن‌اشتاین و مکزیک در دستور کار کمیته ششم مجمع عمومی سازمان ملل متحد قرار گرفت. مجمع عمومی در جلسه شصت و نهم خود، دبیرکل و نظام ملل متحد را فراخواند تا به صورت منظم حاکمیت قانون را در فعالیتهای خود مورد ملاحظه قرار دهند.^۱ در حال حاضر حاکمیت قانون از ارزش جهانشمول برخوردار شده است و بخش مهمی از فعالیتهای سازمان ملل متحد به این مقوله اختصاص دارد. دبیرکل وقت سازمان ملل متحد در گزارش سال ۲۰۰۴ خود در خصوص «حاکمیت قانون و عدالت انتقالی» مفهوم حاکمیت قانون را در قلب مأموریت سازمان ملل متحد قلمداد کرده است. همچنین مجمع عمومی در اعلامیه سال ۲۰۱۲ خود در خصوص حاکمیت قانون در سطوح ملی و بین‌المللی، اهمیت ملاحظه و ارتقای مستمر حاکمیت قانون را در تمامی جنبه‌های آن مورد تأکید قرار می‌دهد. در اعلامیه مذکور مجمع عمومی تصمیم خود مبنی بر توسعه ارتباط بیشتر میان حاکمیت قانون و سه محور اصلی ملل متحد یعنی صلح و امنیت، حقوق بشر و توسعه را اعلام می‌دارد (GA, 2012: 41).

در عین حالی که هر بخشی از ملل متحد به نوعی در ارتقای حاکمیت قانون ایفای نقش می‌کند، از دیوان بین‌المللی دادگستری به عنوان ارگان قضایی اصلی ملل متحد انتظار می‌رود که در این عرصه نقش مرکزی را بر عهده داشته باشد. در واقع دیوان مرکزی برای حفظ صلح و امنیت به شمار می‌رود و موضوعات اساسی مربوط به توسعه را نیز مورد توجه قرار می‌دهد (GA, 2014: 84). دیوان نه تنها از طریق رسیدگی به برقراری و تقویت حاکمیت قانون کمک می‌کند، بلکه با انجام اشتغال خود در چارچوب اساسنامه از قبل مشخص شده و براساس حقوق بین‌المللی نیز ملزم به رعایت حاکمیت قانون است. حاکمیت قانون ایجاد می‌کند که حتی در صورت بروز اختلاف و نقض یک تعهد بین‌المللی دیوان همچنان منتظر باشد تا اختلاف به آن ارجاع شود. همان گونه که دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری در قضیه لوتوس^۲ اشاره کرده، نظام حقوقی بین‌المللی یک نظام ارادی و داوطلبانه است که در آن تعهدات بین‌المللی تنها با رضایت دولت‌ها بر آنها قابل اعمال اند (PCIJ, 1927: para. 18). در واقع در این نظام تعهدات بین‌المللی بدون دخالت هر گونه سازمان اقتدارات عالی‌های به صورت اختیاری توسط دولت‌ها اجرا می‌شوند. دیوان بین‌المللی دادگستری به عنوان ارگان قضایی اصلی ملل متحد نیز محصول همین نظام حقوقی است و چالش‌های موجود در نظام بین‌المللی آن را متأثر می‌سازد. مطابق ماده ۳۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری صلاحیت دیوان مبتنی بر رضایت طرفین دعوی است و هیچ دولتی اجبار ندارد که اختلاف خود با دولت‌های دیگر را به دیوان ارجاع دهد. از سوی دیگر مطابق بند ۱ ماده ۳۴ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری تنها دولت‌ها از حق

۱. http://www.un.org/en/ga/sixth/70/rule_of_law.shtml

۲. برای کسب آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

2. Lotuse

ترافع نزد آن برخوردارند و دیگر تابعان از جمله سازمان‌های بین‌المللی و افراد از حق حضور نزد دیوان به‌عنوان طرف دعوا محروم‌اند. این امر با انتقاد شدید برخی حقوق‌دانان از جمله قاضی ترینداد^۱ مواجه شده، به‌گونه‌ای که آن را مانعی در راه اجرای عدالت و حاکمیت قانون قلمداد کرده است (Trindade, 2014: 5 – 13).

پیدایش دیوان بین‌المللی دادگستری به‌عنوان «رکن قضایی اصلی ملل متحد» و پذیرش اساسنامه آن به‌عنوان جزء لاینفک منشور ملل متحد، بیانگر این مطلب است که دیوان در ساختار حقوقی جامعه بین‌المللی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این جایگاه ویژه و منحصربه‌فرد موجب شده تا هنگام ارائه هر گونه تحلیل از دیوان و فعالیت‌هایش از یک سو به ماهیت دیوان به‌عنوان یک مرجع قضایی بین‌المللی عهده‌دار حل و فصل اختلافات میان دولت‌ها و از سوی دیگر به موقعیت آن به‌عنوان یکی از ارگان‌های اصلی ملل متحد توجه لازم صورت گیرد. در واقع هرچند دیوان یک مرجع قضایی بین‌المللی محسوب می‌شود، با این حال از نظر سازمانی جزئی از ساختار کلان نظام ملل متحد است. این حقیقت موجب شده که فعالیت قضایی دیوان اندکی با سایر دادگاه‌ها متفاوت باشد و به‌هنگام انجام وظایف قضایی محوله ملاحظات قضایی و سازمانی را به‌صورت توأمان اعمال کند (میرعباسی و سادات میدانی، ۱۳۸۹: ۴۶). موضوع وابستگی سازمانی دیوان بین‌المللی دادگستری به نظام ملل متحد خصوصاً در حیطه صلاحیت مشورتی آن نمود عینی‌تری می‌یابد. هنگامی که از دیوان به‌عنوان ارگان قضایی اصلی ملل متحد درخواست می‌شود که به سؤالات حقوقی ارگان‌های سیاسی ملل متحد پاسخ گوید، در واقع دیوان نقش مهمی را در ساختار ملل متحد ایفا می‌کند (Bennouna, 2014: 155).

این امر موجب شده است تا چنانچه دیوان تشخیص دهد تمامیت حقوق بین‌الملل به مخاطره افتاده است، از فرصت‌های موجود در رسیدگی‌های ترافی و مشورتی بهره جوید و در خصوص موضوع متنازع‌فیه اظهار نظر کند. در واقع نقش اصلی دیوان در برقراری و تقویت احترام به حاکمیت بین‌المللی قانون نیز زمانی نمود عینی پیدا می‌کند که دیوان به‌عنوان ارگان قضایی اصلی ملل متحد در کنار حل و فصل اختلافات طرفین دعوا به پاسداری از حقوق بین‌الملل مطابق منشور ملل متحد بپردازد. قاضی هیگینز^۲ به‌درستی به نقش دیوان در این خصوص اشاره کرده و اظهار داشته که دیوان به‌عنوان یک ارگان مستقل و نماینده نظام‌های حقوقی مهم جهان، قانون را به‌صورت ثابت و بی‌طرفانه اعمال می‌کند و بدین‌وسیله به حاکمیت قانون عینیت می‌بخشد (Higgins, 2006: 4). همچنین رئیس دیوان بین‌المللی دادگستری در بیانیه خود در جلسه سطح عالی در خصوص حاکمیت قانون مورخ ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۲ بر این امر تأکید کرد که دیوان کارگزار مهمی در جهت تأیید و اعتلای حاکمیت قانون در سطح

1. Trindade

2. Rosalyn Higgins.

بین‌المللی و در روابط میان دولت‌هاست، زیرا دیوان نقش مهم و بدیعی در تعیین حقوق موجود و اجرای عدالت میان دولت‌ها بر عهده دارد (Tomka, 2013: 6).
پرسش اصلی نگارندگان در این پژوهش آن است که دیوان بین‌المللی دادگستری در برقراری حاکمیت قانون در جامعه جهانی از چه روش‌هایی استفاده می‌کند؟ در این مقاله روش‌های دیوان بین‌المللی دادگستری در جهت برقراری و تقویت حاکمیت بین‌المللی قانون مورد بحث قرار خواهند گرفت (۲).

روش‌های دیوان بین‌المللی دادگستری در جهت برقراری و تقویت حاکمیت بین‌المللی قانون

۱. احراز و تعیین قواعد حقوقی

براساس بند ۱ ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری کارکرد دیوان آن است که به اختلافات ارجاع شده مطابق حقوق بین‌الملل رسیدگی کند و در این زمینه موظف به اعمال معاهدات بین‌المللی عام یا خاص، عرف بین‌المللی و اصول کلی حقوقی به‌عنوان منابع حقوق بین‌الملل است. علاوه بر این مطابق بند «ت» مقررۀ مذکور تصمیمات قضایی و دکترین به‌عنوان ابزارهای فرعی احراز قواعد حقوقی در نظر گرفته شده‌اند. مسلماً دیوان از طریق احراز و شناسایی قواعد حقوق بین‌الملل و حاکمیت این قواعد بر رفتار تابعان حقوق بین‌الملل نقش بسزایی در استقرار حاکمیت بین‌المللی قانون ایفا می‌کند. در واقع دیوان در حین احراز و شناسایی قواعد حقوقی به تفسیر و تبیین این قواعد و رفع ابهام از آنها نیز می‌پردازد. از نظر قاضی «تامکا»^۱ رئیس دیوان بین‌المللی دادگستری اظهارات دیوان همچنین به شفافیت محتوا و قلمرو قواعد عرفی از دهه ۱۹۶۰ در حوزه‌های متنوعی مانند مسئولیت دولت، حقوق دریاها، مصونیت دولت، حقوق بشردوستانه، حقوق محیط زیست، توسل به زور و عدم مداخله در امور دولت‌های دیگر کمک کرده است (Tomka, 2013: 3). علاوه بر این، دیوان هنگام احراز قواعد حقوق بین‌المللی مقتضیات جدید زیست بین‌المللی را در نظر می‌گیرد و خلأهای موجود در نظام حقوقی بین‌المللی را مرتفع می‌سازد. در واقع دیوان در حین رسیدگی به قضایا، خود را به رسیدگی به اختلاف موجود و استدلال‌ات طرفین دعوا محدود نمی‌کند، بلکه قانون را احراز و از این طریق وضعیت‌های مشابه دیگر را نیز مورد حل و فصل قرار می‌دهد. مسلماً در تفسیر یا حتی در شناسایی قانون قابل اعمال همواره مجالی برای خلاقیت قضایی و توسعه تدریجی حقوق بین‌المللی وجود دارد (Trindade, 2014: 18). رئیس وقت دیوان بین‌المللی دادگستری در

1. Tomka

«جلسه سطح عالی راجع به حاکمیت قانون» به تاریخ ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۲ در این خصوص اظهار می‌دارد که دیوان «کارگزار مهمی برای تأیید و ارتقای حاکمیت قانون در سطح بین‌المللی و در روابط میان دولت‌هاست»، زیرا «نقش مهم و بدیعی در احراز حقوق موجود و برقراری عدالت میان دولت‌ها بر عهده دارد».^۱ در این میان بخش مهمی از قواعد حقوق بین‌المللی در قالب قواعد عرفی متبلور شده‌اند که به لحاظ نانوشته و ابهام‌آمیز بودن شناسایی آنها از پیچیدگی خاصی برخوردار است. با این حال همان‌گونه که پروفیسور کاسسه^۲ اظهار داشته، دیوان بین‌المللی دادگستری نقش مهمی در احراز قواعد عرفی، تعیین قلمرو و محتوای آنها و همچنین تکامل مفاهیم جدید ایفا می‌کند (Cassese, 2005: 195). در این قسمت ضمن ارائه مثال‌هایی از رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری این مسئله بررسی می‌شود که چگونه دیوان از طریق احراز قواعد عرفی موجبات تعیین قواعد حقوقی و در نتیجه حاکمیت قانون در روابط بین‌المللی را فراهم می‌آورد؟

در قضیه «تعهد به تعقیب یا استرداد» دیوان ممنوعیت شکنجه را بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی در نظر گرفت که واجد خصیصه آمره است. از نظر دیوان این ممنوعیت بر رویه بین‌المللی گسترده و اعتقاد حقوقی دولت‌ها مبتنی است. سپس دیوان برای اثبات نظر خود به اسناد بین‌المللی متعددی که در آنها ممنوعیت شکنجه گنجانده شده و به حقوق داخلی دولت‌ها استناد کرد (ICJ Rep, 2012: para. 457) در این قضیه دیوان جایگاه ممنوعیت شکنجه و ماهیت حقوقی آن در حقوق بین‌الملل را تبیین می‌کند و از این طریق موجبات استقرار حاکمیت قانون را فراهم می‌آورد.

در قضیه «مصونیت‌های صلاحیتی دولت» دیوان پس از بررسی مفصل رویه دولت‌ها و اعتقاد حقوقی آنها به این نتیجه رسید که «رویه ثابت می‌کند که... دولت‌ها عموماً بر این مبنا پیش رفته‌اند که حق مصونیت به موجب حقوق بین‌الملل وجود دارد» (ICJ Rep, 2012: paras. 55 – 56). با این حال دیوان در اینجا متوقف نشد و استدلال خود را ادامه داد و قاعده عرفی مصونیت دولت را از اصل تساوی حاکمیت دولت‌ها استنتاج کرد (ICJ Rep, 2012: para 57).

علاوه بر قضایای ترافیکی دیوان در رسیدگی‌های مشورتی خود نیز از طریق احراز قواعد عرفی بین‌المللی موجبات تعیین قواعد حقوقی و نهایتاً استقرار حاکمیت بین‌المللی قانون را فراهم می‌آورد. در قضیه «مشروعیت تهدید یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای» دیوان کنوانسیون‌های لاهه و ژنو در خصوص حقوق بین‌الملل بشردوستانه را به منزله «اصول غیرقابل تعرض حقوق بین‌الملل عرفی»^۳ در نظر می‌گیرد که کلیه دولت‌ها اعم از متعاقد و غیرمتعاقد ملزم به رعایت

1. Statement by HE Judge P. Tomka, President of the Court, available at the Court's official website: <http://www.icj-cij.org/presscom/files/0/17100.pdf> (accessed 19 November 2012).

2. Cassese

3. Intransgressible Principles of International Customary Law

آنها هستند (ICJ Rep, 1996: para. 257). در رأی مشورتی «اعلامیه استقلال کوزوو» دیوان اصل عدم تهدید یا استفاده از زور علیه تمامیت سرزمینی یا استقلال سیاسی دولت‌های دیگر را به‌عنوان یک قاعده حقوق بین‌الملل عرفی اعلام می‌کند. سپس دیوان در جهت تبیین و تعیین محتوای این اصل به سند نهایی کنفرانس هلسینکی راجع به امنیت و همکاری اروپا ۱۹۷۵^۱ استناد کرده و نتیجه می‌گیرد که قلمرو اصل تمامیت سرزمینی به حوزه روابط بین دولت‌ها محدود می‌شود (ICJ Rep, 2010: para. 437). بدین ترتیب در این قضایا دیوان ضمن احراز قواعد حقوق بین‌الملل عرفی قلمرو و محتوای این قواعد را نیز تبیین می‌کند و در جهت برقراری حاکمیت قانون در روابط بین‌المللی گام برمی‌دارد.

۲. تفسیر و تبیین قواعد حقوقی

دیوان بین‌المللی دادگستری به‌عنوان مرجع قضایی اصلی ملل متحد در حین رسیدگی‌های قضایی خود به‌منظور حل و فصل اختلافات میان دولت‌ها و یا صدور نظرهای مشورتی به تفسیر و تبیین قواعد حقوقی بین‌المللی و رفع ابهام از آنها نیز می‌پردازد. نکته حائز اهمیت آن است که دیوان با تفسیر و تبیین قواعد حقوقی عنصر شفافیت در نظام بین‌المللی را که از عناصر مهم برای تحقق حاکمیت قانون در جامعه جهانی است، محقق می‌سازد.

همان‌گونه که براساس ماده ۵۱ منشور ملل متحد مقرر شده پیش‌شرط توسل به دفاع مشروع فردی یا دسته‌جمعی وقوع حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد می‌باشد. در منشور هیچ‌گونه تعریفی از مفهوم «حمله مسلحانه» به عمل نیامده و از این‌رو دیوان در آرای متعدد خود به تبیین این مفهوم پرداخته است. برای نمونه در قضیه نیکاراگوئه در خصوص مفهوم حمله مسلحانه سه مسئله مطرح شده بود. اول، آیا حملات نیروهای نامنظم می‌توانند به‌عنوان حملات مسلحانه توسط یک دولت در نظر گرفته شوند و استفاده از زور براساس دفاع مشروع را علیه آن دولت توجیه کنند؟ دیوان برای پاسخ به این مسئله به بند «ج» ماده ۳ قطعنامه شماره ۳۳۱۴ مجمع عمومی در خصوص تعریف تجاوز استناد کرد و اظهار داشت حملات نیروهای نامنظم زمانی قابل انتساب به هستند که به‌وسیله یا از جانب یک دولت گروه‌های مسلحی اعزام شده باشند... که اعمال نیروهای مسلح را با چنان شدتی علیه دولت‌های دیگر انجام دهند... که به یک حمله مسلحانه واقعی صورت گرفته توسط نیروهای منظم منتهی شوند یا متضمن دخالت اساسی دولت در آن باشد (ICJ Rep, 1986: para. 195). پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برخی اظهار داشتند که می‌بایست تعریف موسعی از مفهوم حمله مسلحانه

۱. براساس ماده ۴ سند نهایی کنفرانس هلسینکی راجع به امنیت و همکاری اروپا ۱ آگوست ۱۹۷۵: «دولت‌های شرکت‌کننده به تمامیت سرزمینی دولت‌های شرکت‌کننده دیگر احترام خواهند گذاشت».

به عمل آید. در قضیه «کنگو علیه اوگاندا» که پس از حملات مذکور مطرح شده بود، دیوان مجدداً تعهد خود بر تعریف به عمل آمده از حمله مسلحانه را مورد تأکید قرار داد (ICJ Rep, 2005: para. 146).

دوم، چه نوع اعمالی می‌توانند به منزله حمله مسلحانه باشند؟ در قضیه «نیکاراگوئه» دیوان اظهار داشت که تأمین تسلیحاتی و دیگر حمایت‌های لجستیکی به نیروهای مخالف به حمله مسلحانه منتهی نمی‌شوند، اگرچه این‌گونه اعمال می‌توانند به منزله مداخله نامشروع باشند. در ادامه دیوان اظهار داشت که مداخله نامشروع قطعاً متخلفانه در نظر گرفته می‌شود، لیکن شدت آن از حمله مسلحانه کمتر است (ICJ Rep, 1986: paras. 195 – 230 – 247). در قضیه «کنگو علیه اوگاندا» اوگاندا به نظرهای موسع قاضی شوبل و جنینگز در قضیه نیکاراگوئه در خصوص مفهوم حمله مسلحانه استناد کرد و اظهار داشت که حمایت لجستیکی از گروه‌های مسلح با آگاهی از اهداف آنها می‌تواند به منزله حمله مسلحانه باشد (ICJ Rep, 2005: paras. 268 – 70). با این حال در این قضیه نیز دیوان رویه خود در قضیه نیکاراگوئه را مورد تأکید قرار داد و اظهارات اوگاندا را نپذیرفت.

سوم، آیا در حمله مسلحانه شرط شدت وجود دارد؟ رأی دیوان در قضیه نیکاراگوئه حاوی جمله مشهوری است که براساس آن «لازم است میان شدیدترین اشکال حمله مسلحانه (که به منزله حمله مسلحانه‌اند) و گونه‌های خفیف‌تر تمایز قائل شویم» (ICJ Rep, 1986: para. 191). دیوان در مورد نظر خود در خصوص اینکه تأمین تسلیحاتی منتهی به حمله مسلحانه نمی‌شود، به این موضوع اشاره کرد. از نظر دیوان حمله مسلحانه برای آنکه به حق دفاع مشروع منجر شود، باید از درجه معینی از شدت برخوردار باشد. علاوه بر این، دیوان شرط شدت را به حملات نیروهای نامنظم محدود نکرد. همچنین در قضیه نیکاراگوئه دیوان میان حملات مسلحانه و حوادث صرفاً مرزی در رابطه با اعمال نیروهای منظم قائل به تمایز شد (ICJ Rep, 1986: para. 195).

علاوه بر این، دیوان در رسیدگی‌های مشورتی خود ضمن تبیین قواعد حقوقی موجود و برطرف کردن نقاط ابهام آنها، موجبات شفافیت و روشنی قواعد حقوقی بین‌المللی را فراهم می‌آورد. استفاده از صلاحیت مشورتی باید به ارگان‌های سیاسی در حل و فصل اختلافات خود مساعدت کند و رهنمودهای معتبری را در خصوص نکات حقوقی برآمده از فعالیت ارگان‌ها و نهادهای تخصصی فراهم آورد (Brownlie, 1998: 725). همان‌گونه که قاضی گراس^۱ در قضیه صحرای غربی اظهار داشته، زمانی که دیوان در خصوص یک مسئله حقوقی نظر مشورتی صادر می‌کند، در واقع قانون را تشریح می‌کند (Greenwood, 2014: 64). در حقیقت دیوان با ارائه تفسیر به شفاف‌سازی قواعد حقوق بین‌المللی و تعهدات بین‌المللی کمک می‌کند و به این

1. Gros

طریق زمینه اجرای حقوق مزبور را فراهم می‌سازد. بدیهی است شفاف نبودن قاعده، محتوا و گستره آن مانع از اجرای دقیق می‌شود و در خوش‌بینانه‌ترین حالت به اختلاف می‌انجامد و در بدترین حالت ممکن است به حاکمیت زور به جای حاکمیت قانون منجر شود. بدین ترتیب صلاحیت مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری نقش مهمی در استقرار و ارتقای حاکمیت قانون در جامعه بین‌المللی ایفا می‌کند. علاوه بر این، نظرهای مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری به ترویج حاکمیت قانون در سطوح ملی و بین‌المللی مشارکت کرده و برخی از آنها موجبات توسعه تدریجی حقوق بین‌المللی را فراهم آورده‌اند^۱ (Trindade, 2014: 14). برای نمونه دیوان در رأی مشورتی «قانونی بودن تهدید یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای» (۱۹۹۶) مسائل مهمی از حقوق بین‌الملل محیط زیست را تبیین کرد. این قضیه در واقع مهم‌ترین مشارکت دیوان در رسیدگی به مسائل زیست‌محیطی است (Vinuales, 2008: 244). در این قضیه دیوان محیط زیست را تعریف کرد و اظهار داشت که «محیط زیست یک مفهوم انتزاعی نیست، بلکه بیانگر فضای حیاتی، کیفیت زندگی و سلامت افراد انسانی، از جمله نسل‌هایی که هنوز متولد نشده‌اند، می‌باشد». نکته حائز اهمیت آن است که در این قضیه دیوان به‌صراحت اظهار داشت که وجود تعهد عام دولت‌ها برای تضمین اینکه فعالیت‌های تحت صلاحیت و کنترلشان به محیط زیست دیگر دولت‌ها یا مناطق خارج از کنترل ملی لطمه وارد نسازد، امروزه بخشی از حقوق بین‌الملل محیط زیست به‌شمار می‌رود (ICJ Rep, 1996: para. 29). بر این اساس دیوان در این قضیه قواعد حقوق بین‌الملل محیط زیست را قواعدی پویا در نظر گرفته که باید منطبق با شرایط نوین جامعه بین‌المللی تفسیر شوند.

۳. انطباق اعمال دولت‌ها با قواعد حقوقی

همان‌گونه که دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه کانال کورفو اشاره کرده، این نهاد ارگان حقوق بین‌الملل است و در واقع از مهم‌ترین رسالت‌های دیوان صیانت از تمامیت حقوق بین‌الملل می‌باشد (ICJ Rep, 1949: para. 35). در واقع دیوان در ضمن رسیدگی قضایی خود اعمال دولت‌ها را با قواعد حقوق بین‌الملل انطباق می‌دهد و میزان مسئولیت آنها را مشخص می‌کند. ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری نیز به‌صراحت به این موضوع اشاره می‌کند که دیوان وظیفه دارد اختلافات ارجاع‌شده را براساس حقوق بین‌المللی حل‌وفصل کند. مسلماً این امر مستلزم انطباق اعمال دولت‌ها با قواعد حقوق بین‌المللی شامل معاهدات بین‌المللی، عرف بین‌المللی، اصول کلی حقوقی و... است. در برخی موارد، خواهان، مطابق حقوق

۱. از جمله می‌توان به نظرهای مشورتی صادره در قضایای جبران خسارات (۱۹۴۹)، نامیبیا (۱۹۷۱)، مصونیت قضایی گزارشگر خاص کمیسیون حقوق بشر ملل متحد (۱۹۹۹) و... اشاره کرد.

داخلی خوانده، ادعای متخلفانه بودن رفتار با اتباع خود را که در صلاحیت دولت خوانده به سر می‌برند، کرده است. در موارد دیگر، خواهان ادعای متخلفانه بودن رفتار ارگان یک دولت مطابق با قواعد حقوق داخلی خوانده را، که در مغایرت با قواعد حقوقی بین‌المللی است، دارد. در هر دو حالت، درخواست خواهان انطباق قواعد داخلی یا رفتار یک ارگان دولتی ناشی از حقوق داخلی با حقوق بین‌الملل است (Kawano, 2014: 120). نکته حائز اهمیت آن است که دیوان از طریق انطباق اعمال دولت‌ها با قواعد حقوقی بین‌المللی و حاکم ساختن این قواعد بر رفتار دولت‌ها ضامن استقرار حکومت قانون در جامعه بین‌المللی است.

در قضیه «تعهد تعقیب یا استرداد» دیوان اقدامات قانونی دولت سنگال در خصوص حسن هابره را که متهم به شکنجه در زمان مسئولیتش بود، مطابق بند ۱ ماده ۷ کنوانسیون منع شکنجه مورد رسیدگی قرار داد. مطابق بند ۱ ماده ۷ کنوانسیون منع شکنجه هر دولتی که در سرزمین آن فرد مظنون به ارتکاب شکنجه وجود دارد، در صورت عدم استرداد او، می‌بایست پرونده او را برای تعقیب به مقامات صالح ارجاع دهد. تعهد تعقیب مندرج در بند ۱ ماده ۷ پس از آنکه دولت مربوط تعهدات دیگر خود مانند اتخاذ قانون مناسب به منظور جرم‌انگاری شکنجه، اعطای صلاحیت جهانی به دادگاه‌های داخلی و انجام تحقیقات در مورد وقایع را انجام داد، موضوعیت می‌یابد. این تعهدات در واقع عناصر مکانیسم واحدی هستند که مانع از فرار مظنونان از آثار مسئولیت کیفری‌شان می‌گردند. از نظر دیوان بند ۱ ماده ۷ کنوانسیون منع شکنجه دولت مربوط را ملزم می‌کند که پرونده را به مقامات صالح به منظور تعقیب، فارغ از درخواست قبلی برای استرداد مظنون، ارجاع دهد. در صورتی که از دولت مربوط درخواست استرداد متهم به شکنجه به عمل آید، آن دولت از انجام تعقیب فارغ می‌شود. بنابراین استرداد برای دولتی که مظنون به شکنجه در سرزمین آن به سر می‌برد، اختیاری است، در حالی که تعقیب به موجب کنوانسیون منع شکنجه تعهد حقوقی بین‌المللی است که نقض آن مسئولیت بین‌المللی دولت را در پی دارد. در نهایت دیوان اظهار داشت که تعهد مندرج در بند ۱ ماده ۷ کنوانسیون، سنگال را ملزم می‌کند که از زمان طرح اولین شکایت علیه آقای هابره در سال ۲۰۰۰ کلیه اقدامات لازم برای اجرای آن را به عمل آورد. کوتاهی سنگال در اتخاذ اقدامات لازم سبب نقض تعهدات آن دولت به موجب بند ۱ ماده ۷ کنوانسیون منع شکنجه شده است (ICJ (Rep, 2012: para. 88 – 117).

از سوی دیگر دیوان بین‌المللی دادگستری از طریق صدور نظرهای مشورتی نیز به انطباق فعالیت‌های ارگان‌های ملل متحد و سازمان‌های تخصصی با قواعد حقوق بین‌الملل و ارتقای قانونمندی در سطح بین‌المللی اهتمام می‌ورزد. در واقع با توجه به کارکرد دیوان بین‌المللی دادگستری در رسیدگی‌های مشورتی که بسان یک مشاور به‌دنبال تضمین عملکرد قانونی نهادهای ملل متحد و سازمان‌های تخصصی است، در این‌گونه رسیدگی‌ها دیوان با

محدودیت‌های موجود در رسیدگی‌های ترافیعی در جهت برقراری و ارتقای حاکمیت قانون مواجه نیست. برای نمونه در رأی مشورتی ۲۰۱۲ دیوان راجع به «دادگاه اداری سازمان بین‌المللی کار» مسئله «عدم تساوی دسترسی»^۱ و «عدم تساوی در رسیدگی‌های مطروحه نزد دیوان»^۲ مورد توجه قرار گرفت. در واقع در آن قضیه مسئله اصلی آن بود که تنها سازمان حق درخواست نظر مشورتی از دیوان و مشارکت در رسیدگی‌های مطروحه نزد آن را دارد و کارمند از نظر حقوقی از هیچ جایگاهی در این زمینه برخوردار نیست. در این قضیه دیوان به‌عنوان یک دادگاه، پس از انطباق ماده ۱۲ پیوست اساسنامه دادگاه اداری سازمان بین‌المللی کار^۳، ماده ۶۵ اساسنامه خود^۴ و ماده ۹۶ منشور ملل متحد^۵ با اصول دادرسی منصفانه و تفاسیر کمیته حقوق بشر ملل متحد در خصوص بند ۱ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶^۶ به این نتیجه رسید که نظام دادخواهی مندرج در اساسنامه دادگاه اداری سازمان بین‌المللی کار اصل تساوی طرفین نزد دادگاه را نقض می‌کند. (ICJ Rep, 2012: para. 44)

۴. بررسی قضایی تصمیمات مجمع عمومی و شورای امنیت

بررسی قضایی از مهم‌ترین شاخصه‌های حاکمیت قانون و ضامن حفظ و استقرار سلسله‌مراتب میان قواعد حقوقی و احترام به اصول و قوانین برتر در جامعه است. در حقوق داخلی بررسی قضایی به مفهوم انطباق اقدامات قوه مجریه و قوانین مصوب پارلمان با قانون اساسی توسط دادگاه‌های داخلی دارای صلاحیت عام یا خاص است. در حقوق بین‌الملل قانون اساسی در

1. Jus Standi

2. Jus Locus Standi in Judicio

۳. مطابق بند ۱ ماده ۱۲ پیوست اساسنامه دادگاه اداری سازمان بین‌المللی کار تنها راه استیناف از تصمیمات مرجع مذکور درخواست نظر مشورتی از دیوان بین‌المللی دادگستری است.

۴. به موجب ماده ۶۵ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری «دیوان می‌تواند در مورد هر مسئله حقوقی به درخواست هر نهادی که مطابق منشور ملل متحد اجازه چنین درخواستی به آن داده شده نظریه مشورتی صادر کند».

۵. براساس بند ۱ ماده ۹۶ منشور ملل متحد «مجمع عمومی یا شورای امنیت می‌توانند در مورد هر مسئله حقوقی از دیوان بین‌المللی دادگستری تقاضای صدور نظر مشورتی نمایند». بند ۲ مقررۀ اخیرالذکر نیز تصریح می‌کند «ارگان‌های دیگر ملل متحد و آژانس‌های تخصصی، که توسط مجمع عمومی اجازه داده شده‌اند، نیز می‌توانند در مورد مسائل حقوقی مطروحه در قلمرو فعالیت‌هایشان از دیوان تقاضای نظر مشورتی نمایند».

۶. در قضیه مذکور دیوان دو تفسیر مأخوذه توسط کمیته حقوق بشر ملل متحد در سال‌های ۱۹۸۴ و ۲۰۰۷ را مورد توجه قرار داد. به موجب تفسیر نخست «کلیه اشخاص باید نزد دادگاه‌ها و محاکم مساوی باشند». (Human Rights Committee, 1984: 2 - 3) همچنین تفسیر دوم نیز اظهار می‌داشت «در صورت پذیرش حقوق شکلی این حقوق باید برای همه طرفین فراهم شوند مگر آنکه تمایزات بر مبنای دلایل عینی و معقول قابل توجیه باشند» (Human Rights Committee, 2007: 12 - 13).

مفهوم حقوق داخلی و در شکل یک سند مدون و متمرکز وجود ندارد، بلکه این نظام مشتمل بر مجموعه‌ای از ارزش‌ها و قواعد بنیادین و برتر است که سایر قواعد بین‌المللی ناگزیر از تبعیت از آنها هستند.

وجود سلسله‌مراتب میان قواعد حقوقی از عوامل استقرار قانون اساسی‌گرایی^۱ و حاکمیت قانون در جامعه است و نظام حقوق بین‌الملل نیز از این قاعده مستثنا نیست. به این ترتیب بررسی قضایی بین‌المللی که موجبات احترام و انطباق قواعد تالی به عالی در جامعه بین‌المللی را فراهم می‌آورد، ضامن تحکیم قانون اساسی‌گرایی و حاکمیت قانون در جامعه بین‌المللی به‌شمار می‌رود.

از سوی دیگر، بررسی قضایی مفهومی است که حتی به‌صورت ضمنی نیز در منشور ملل متحد مورد اشاره قرار نگرفته است. در واقع بسیاری از حقوقدانان به‌درستی بر این باورند که هیچ اختیار ضمنی برای بررسی قضایی در حقوق سازمان ملل متحد وجود ندارد (پتکولسکو، ۱۳۸۷: ۱۷۵). دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه «تامیبیا» (۱۹۷۱) صراحتاً اختیار بررسی قضایی را رد و اعلام کرد که «مسئلاً، دیوان اختیار بررسی قضایی یا استیناف را در مورد تصمیمات اتخاذشده ارگان‌های مربوطه ملل متحد ندارد» (ICJ Rep, 1971: para. 45). با این حال در همان قضیه دیوان اظهار داشت که می‌تواند در اعمال کارکرد قضایی و در جریان استدلالش، موضوعاتی را به‌منظور تعیین آثار حقوقی قطعنامه مورد توجه قرار دهد (ICJ Rep, 1971: para.45).

از نظر برخی حقوقدانان بررسی قضایی به مفهوم آن است که دیوان بین‌المللی دادگستری قطعنامه‌های شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد را بی‌اعتبار، باطل و خارج از اختیارات اعلام کند. از این منظر، بررسی قضایی به مفهوم کنترل قضایی و اساسی بر قطعنامه‌های ارگان‌های ملل متحد است (Sabahi, 2004: 1). با این حال، از نظر برخی دیگر از

1. Constitutionalism

در خصوص مفهوم قانون اساسی‌گرایی تاکنون تعریف واحدی به‌عمل نیامده است. از نظر برخی حقوقدانان از جمله تامشات (Tomuschat) برخی از قواعد حقوق بین‌الملل در زمینه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و رعایت حقوق بشر و حاکمیت قانون از کارکرد قانون اساسی برخوردارند. این قواعد بنیادین در واقع همه اشکال قدرت سیاسی دولت را محدود می‌کنند. این قواعد که به نظم عمومی جامعه بین‌المللی و رعایت حقوق بنیادین بشر مربوط می‌شوند، متضمن نوعی سلسله‌مراتب میان قواعد حقوق بین‌الملل هستند. قانون اساسی‌گرایی بین‌المللی در حدود ویژگی‌های خاص جامعه بین‌المللی، هم مؤید ترتیب هنجارهای حقوقی است، هم پیوسته با حکومت قانون است و هم با تضمین حقوق اشخاص - و نه دولت‌ها - سروکار دارد. علاوه بر این، تصویر حقوق بین‌الملل را از مجموعه قواعد پراکنده به یک «نظام حقوقی» دارای انسجام و شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری نسبی تبدیل می‌کند. برای کسب آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

کدخدایی و مقامی، ۱۳۹۵؛

Bogdandy, 2006; Stone Sweet, 2009; Dunoff & Trachtman, 2009.

حقوقدانان بررسی قضایی به‌عنوان امکانی برای دیوان بین‌المللی دادگستری به‌منظور تفسیر قطعنامه‌های ارگان‌های سیاسی و تعیین آثار حقوقی آنها، بدون آنکه لزوماً آنها را بی‌اعتبار اعلام نماید تعریف شده است. (Martenczuk, 1999:526)

در خصوص دیوان بین‌المللی دادگستری مفهوم دوم از بررسی قضایی مدنظر می‌باشد. دیوان در موارد متعدد در جهت تفسیر و تبیین قطعنامه‌های مجمع عمومی و شورای امنیت و انطباق آنها با قواعد حقوق بین‌الملل اقدام نموده است. اعمال بررسی قضایی توسط دیوان بین‌المللی دادگستری از طریق تفسیر قطعنامه‌های ارگان‌های سیاسی ملل متحد به تحکیم حاکمیت قانون در نظام ملل متحد نیز کمک شایان توجهی می‌کند. دیوان بین‌المللی دادگستری از طریق تفسیر قطعنامه‌های مجمع عمومی و شورای امنیت قلمرو صلاحیت و محدوده اختیارات قانونی این دو رکن اصلی ملل متحد را براساس مقررات حقوق بین‌الملل مشخص می‌کند. از سوی دیگر، ارزیابی و انطباق قطعنامه‌های این دو نهاد با قواعد حقوق بین‌الملل توسط دیوان بین‌المللی دادگستری موجب اشاعه قانونمندی در فعالیت‌های آنها خواهد شد. همچنین دیوان از طریق تفسیر و تبیین قطعنامه‌های مجمع عمومی و شورای امنیت، شفافیت و وضوح را که از عناصر اصلی حاکمیت قانون است، در نظام ملل متحد ترویج می‌کند. علاوه‌بر این بررسی قضایی قطعنامه‌های ارگان‌های سیاسی ملل متحد توسط دیوان بین‌المللی دادگستری بر اساس مقررات حقوق بین‌الملل، موجب تعیین میزان مشروعیت تصمیمات آنها خواهد شد. با این حال میزان بررسی قضایی و سطح رسیدگی دیوان به نوع قطعنامه اتخاذ شده توسط ارگان‌های سیاسی ملل متحد موکول است. (Möhrlein, 2014: 93)

در قضیه «نامیبیا»^۱ دیوان لازم بود در خصوص اعتبار قانونی قطعنامه ذی‌ربط شورای امنیت تصمیم‌گیری کند. در این قضیه خصوصاً دیوان می‌بایست احراز می‌کرد که آیا رأی ممتنع در زمره آرای موافق در مفهوم بند ۳ ماده ۲۷ منشور ملل متحد در نظر گرفته می‌شود یا خیر؟ (ICJ Rep, 1971: para. 16)

پیش از بررسی این قطعنامه دیوان به‌صورت ذیل به اماره اعتبار^۲ اشاره می‌کند: «قطعنامه یک ارگان صلاحیت‌دار ملل متحد که مطابق قواعد شکلی آن ارگان به تصویب رسیده و این موضوع از طرف رئیس آن اعلام شده، باید فرض شود که به‌صورت معتبری اتخاذ شده است» (ICJ Rep, 1971: para. 22).

طرح اماره اعتبار دیوان را به این سمت سوق نداد که نتیجه‌گیری نکند دیگر قادر به بررسی اعتبار قطعنامه نیست (Kolb, 2013: 902). برعکس، دیوان نتیجه گرفت که می‌تواند شرایط

1. Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa) notwithstanding Security Council Resolution, 1971.

2. Presumption of Validity

شکلی و همچنین اعتبار شکلی قطعنامه شورای امنیت را مورد رسیدگی قرار دهد. در هر صورت، دیوان مطابق آنچه «رویه عام»^۱ شورا نامید، ملاحظه کرد که رأی ممتنع به منزله رأی موافق است (ICJ Rep, 1971: para. 22). از نظر دیوان، رویه عام شورا و این حقیقت که دولت‌های عضو به صورت عمومی این رویه را مورد پذیرش قرار داده‌اند، برای اثبات این موضوع کافی است که قطعنامه به صورت معتبری اتخاذ شده است.

از سوی دیگر موضوع بررسی قطعنامه‌های شورای امنیت هنگامی که در چارچوب فصل هفتم منشور عمل می‌کند، توسط دیوان بین‌المللی دادگستری حائز اهمیت است. شورای امنیت به عنوان نهادی که خود زاده حقوق بین‌الملل می‌باشد، مکلف است هنگام انجام وظایف خود به نص و روح منشور احترام گذارد و مطابق با اهداف و مقاصد ملل متحد عمل کند. به عبارت دیگر شورای امنیت باید میان هدف اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و دیگر مقاصد ملل متحد تعادل عینی و مناسبی را برقرار کند. این امر متضمن احترام به مقررات بنیادین حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، حق تعیین سرنوشت و احترام به تمامیت سرزمینی دولت‌هاست. در واقع هر گونه نقض این مقررات می‌تواند به نقض قواعد آمره حقوق بین‌الملل عام منتهی شود (Gill, 1995: 111). علاوه بر این، شورای امنیت، تا جایی که در چارچوب فصل هفتم منشور برای حفظ و اعاده صلح و امنیت بین‌المللی عمل می‌کند، اختیار دارد که به صورت موقت از قواعد بین‌المللی اعم از معاهده‌ای و عرفی تخطی کند. این امر در ماهیت اقدام اجرایی نهفته است و از مقررات فصل هفتم منشور قابل استنباط است (Gowlland – Debbas, 1994: 78). در قضیه «لاکربی»^۲ قاضی شوبل^۳ اظهار داشت با اینکه کارهای مقدماتی تدوین منشور و متن فعلی آن شورای امنیت را ملتزم به قواعد حقوقی می‌داند، در عین حال، شورا می‌تواند برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی حقوق بین‌الملل را نادیده بگیرد (ICJ Rep, 1998: para. 167). در هر صورت، در هیچ شرایطی شورای امنیت نمی‌تواند به گونه‌ای رفتار کند که مغایر اصول و اهداف ملل متحد یا قواعد آمره حقوق بین‌الملل باشد (Amerasinhe, 1996: 186). به عبارت دیگر مادامی که قواعد آمره بیانگر مجموعه‌ای از قواعد حافظ تمامیت نظم عمومی بین‌المللی و بقای جامعه بین‌المللی هستند، شورای امنیت نیز باید براساس قواعد آمره بین‌المللی عمل کند.

نتیجه گیری

حاکمیت قانون ساختار هنجاری و نهادینی است که بر مبنای آن نظام سیاسی وظیفه حمایت از حقوق فردی را از طریق محدودیت قدرت سیاسی و جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت و

1. General Practice
2. Lockerbie
3. Schwebel

اعمال آن به صورت خودسرانه بر عهده دارد. در حقوق بین‌الملل حاکمیت قانون به مفهوم محدودیت حاکمیت و قدرت خودسرانه دولت‌ها از طریق مقررات حقوق بین‌الملل است. به‌طور کلی اولاً، امروزه حاکمیت قانون به همه ابعاد و شئون زندگی بشر مربوط می‌شود؛ ثانیاً، حاکمیت قانون به اجرای قواعد موجود مربوط می‌شود، فلذا استقرار قواعد موجود و تضمین اجرای این قواعد ماهیت حاکمیت قانون را تشکیل می‌دهند. دیوان بین‌المللی دادگستری به‌عنوان ارگان قضایی اصلی ملل متحد در جهت استقرار حاکمیت بین‌المللی قانون از روش‌های مختلفی استفاده می‌کند. دیوان از طریق احراز و شناسایی قواعد حقوق بین‌الملل و حاکمیت این قواعد بر رفتار تابعان این نظام نقش بسزایی در استقرار حاکمیت بین‌المللی قانون بر عهده دارد. با توجه به نانوخته بودن و شفاف نبودن قواعد حقوق بین‌الملل عرفی شناسایی این قواعد توسط دیوان از اهمیت خاصی برخوردار است. دیوان از طریق احراز قواعد حقوق بین‌الملل عرفی و تعیین و تفسیر این قواعد حاکمیت بین‌المللی قانون را ارتقا می‌دهد. دیوان در زمان احراز قواعد حقوق بین‌الملل عرفی قلمرو و محتوای این قواعد را تبیین می‌کند و در مواردی موجبات توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل را نیز فراهم می‌آورد. دیوان بین‌المللی دادگستری به‌عنوان مرجع قضایی اصلی ملل متحد در حین رسیدگی‌های قضایی خود به‌منظور حل و فصل اختلافات میان دولت‌ها یا صدور نظریات مشورتی به تفسیر و تبیین قواعد حقوقی بین‌المللی و رفع ابهام از آنها می‌پردازد. دیوان از طریق تفسیر و تبیین قواعد حقوقی عنصر شفافیت در نظام بین‌المللی را که یکی از عناصر مهم برای تحقق حاکمیت قانون در جامعه جهانی می‌باشد را محقق می‌سازد. دیوان به‌عنوان ضامن صیانت از تمامیت حقوق بین‌الملل در حین رسیدگی‌های قضایی خود اعمال دولت‌ها را با قواعد حقوق بین‌الملل انطباق می‌دهد و میزان مسئولیت آنها را مشخص می‌کند. دیوان از طریق انطباق قواعد داخلی یا رفتار یک ارگان دولتی ناشی از حقوق داخلی با حقوق بین‌الملل موجب استقرار حاکمیت قانون در جامعه بین‌المللی می‌شود. وجود سلسله‌مراتب میان قواعد حقوقی یکی از عوامل استقرار قانون اساسی‌گرایی و حاکمیت قانون در جامعه است و نظام حقوقی بین‌المللی نیز از این قاعده مستثنا نیست. بررسی قضایی از مهم‌ترین شاخصه‌های حاکمیت قانون محسوب می‌شود که ضامن حفظ و استقرار سلسله‌مراتب میان قواعد حقوقی و احترام به اصول و قوانین برتر در جامعه است. بررسی قضایی در جامعه بین‌المللی منجر به بطلان و اعلام بی‌اعتباری قطعنامه‌های شورای امنیت و مجمع عمومی توسط دیوان بین‌المللی دادگستری نمی‌گردد بلکه منظور از بررسی قضایی در این نظام تفسیر قطعنامه‌های ارگان‌های سیاسی و تعیین آثار حقوقی آنها به‌وسیله مرجع قضایی اصلی ملل متحد است.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. میرعباسی، سید باقر؛ سادات میدانی، سید حسین (۱۳۸۴). *دیوان بین‌المللی دادگستری در تئوری و عمل*، تهران: جنگل.

ب) مقالات

۲. پتکولسکو، یوانا (۱۳۸۷). بررسی تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل متحد توسط دیوان بین‌المللی دادگستری، ترجمه محمدعلی صلح چی و هیبت‌اله نژندی‌منش، *الهیات و حقوق*، ش ۲۸، ص ۱۹۴ - ۱۶۱.
۳. زارعی، محمدحسین (۱۳۸۷). حاکمیت قانون و دموکراسی: سازگاری یا تعارض؟، *مجله تحقیقات حقوقی*، ش ۴۸، ص ۱۰۵ - ۶۵.
۴. کدخدایی، عباسعلی؛ مقامی، امیر (۱۳۹۵). ساختار آنالوگ حقوق بین‌الملل، *فصلنامه مطالعات حقوق عمومی*، دوره ۴۶، ش ۳، ص ۴۸۹ - ۴۶۵.

۲. انگلیسی

A) Books

5. Amerasinhe, C. F (1996). *Principles of the Institutional Law of International Organizations*, Cambridge University Press.
6. Bennouna, Mohamed (2014). *The International Court of Justice: Bestriding Past and Present, Enhancing the Rule of Law Through the International Court of Justice*, Giorgio Gaja, Jenny Grote Stoutenburg, Brill Nijhoff.
7. Brownlie, Ian (1998). *Public International Law*, Fifth Edition, Oxford, Clarendon Press.
8. Cassese, Antonio (2005). *International Law*, Second Edition, Oxford University Press.
9. Costa Pietro and Zolo Danilo (2007). *The Rule of Law, History, Theory and Criticism*, Springer.
10. Greenwood, Christopher (2014). *Judicial Integrity and the Advisory Jurisdiction of the International Court of Justice, Enhancing the Rule of Law Through the International Court of Justice*, Giorgio Gaja, Jenny Grote Stoutenburg, Brill Nijhoff.
11. Kawano, Mariko (2014). *Decisions of the International Court of Justice on Disputes Concerning Internal Law, Enhancing the Rule of Law Through the International Court of Justice*, Giorgio Gaja, Jenny Grote Stoutenburg, Brill

Nijhoff.

12. Kolb, Robert (2013). *The International Court of Justice*, Oxford & Portl, Hart Publishing.
13. Möhrlein, Rosa (2014). *Act – dependent Judicial Review of Security Council and General Assembly Resolutions, Enhancing the Rule of Law Through the International Court of Justice*, Giorgio Gaja, Jenny Grote Stoutenburg, Brill Nijhoff.
14. Trindade, Antonio Augusto Cancado (2014). *Reflections on a Century of International Justice and Prospects for the Future, Enhancing the Rule of Law Through the International Court of Justice*, Giorgio Gaja, Jenny Grote Stoutenburg, Brill Nijhoff.

B) Articles

15. Bogdandy, Armin von (2006). “Constitutionalism in International Law: Comment on a Proposal from Germany”, *Harvard International Law Journal*, Vol. 47, Num. 1, pp. 223 – 242.
16. Gill, Terry D (1995). “Legal and Some Political Limitations on the Power of the UN Security Council to Exercise its Enforcement Powers under Chapter VII of the Charter”, *Netherlands Yearbook of International Law*, Vol. 26, pp. 33 – 138.
17. Gowlland-Debbas, Vera (1994) . “The Relationship between the International Court of Justice and the Security Council in the Light of the Lockerbie Case”, *American Journal of International Law*, Vol. 88, No. 4, pp. 643 – 677.
18. Martenczuk, Bernd (1999). “The Security Council, the International Court of Justice and Judicial Review: What Lessons from Lockerbie?”, *European Journal of International Law*, Vol. 10, No. 3, pp. 517 – 547.
19. Sabahi, Babback (2004) . “The ICJ’s Authority to Invalidate the Security Council’s Decisions under Chapter VII: Legal Romanticism or the Rule of Law?”, *New York International Law Review*, Vol. 17, pp. 1 – 52.
20. Viñuales, Jorge E (2008). “The Contribution of the International Court of Justice to the Development of International Environmental Law: A Contemporary Assessment”, *Fordham International Law Journal*, Vol. 32, Issue. 1, pp. 232 – 258.

C) Cases

21. ICJ (2010). *Accordance with International Law of the Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo*, Advisory Opinions, ICJ Reports .
22. ICJ (2005). *Armed Activities on the Territory of the Congo (Democratic Republic of the Congo v. Uganda)*, Judgment, ICJ Reports.
23. ICJ (1949). *Corfu Channel (United Kingdom v. Albania)*, ICJ Reports.
24. ICJ (2012). Judgment No. 2867 of the Administrative Tribunal of the International Labour Organization upon a Complaint Filed against the International Foud for Agricultural Development, Advisory Opinion, ICJ Reports.

25. ICJ (2012). Jurisdictional Immunities of the State (Germany v. Italy: Greece intervening), Judgment, ICJ Reports.
26. ICJ (1971). Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa) notwithstanding Security Council Resolution 276 (1970), Advisory Opinion, ICJ Reports.
27. ICJ (1996). Legality of the Threat or Use of Nuclear Weapons, Advisory Opinion, ICJ Reports.
28. ICJ (1986), Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America), Merits, Judgment, ICJ Reports.
29. ICJ (2012), Questions relating to the Obligation to Prosecute or Extradite (Belgium v. Senegal), Judgment, ICJ Reports.

D) Documents

- 30 - General Assembly, Declaration of the high – level meeting of the General Assembly on the Rule of law at the national and international levels, 24 September 2012, A/RES/67/1.
31. General Assembly, Strengthening and coordinating United Nations rule of law activities, Report of the Secretary - General, 11 July 2014, A/68/213/Add.1.
32. Human Rights Committee, General Comment No. 13, 1984.
33. Human Rights Committee, General Comment No. 32, 2007.

E) Sites

34. Higgins, Rosalyn (2006) . The ICJ, The United Nations System, and the Rule of Law, London School of Economics and Political Science, available at: http://www.lse.ac.uk/Collections/LSE_Public_Lectures_And_Events/pdf/20061113-higgins.pdf, 12/20/14.
35. Statement by HE Judge P. Tomka, President of the Court, available at the Court's official website: <http://www.icj-cij.org/presscom/files/0/17100.pdf> (accessed 19 November 2012).